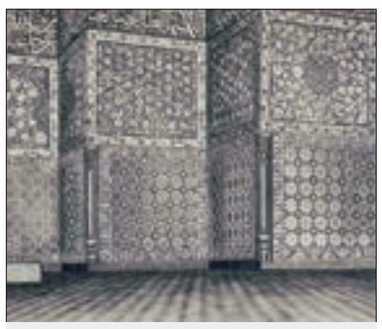
درباره یک بنای تاریخی که از زمان صفوی تاکنون، قصه‌های متفاوتی را از سر گذرانده است (قسمت اول)

خواجه ربیع؛ قبرستانی که تفرجگاه بود


تزئینات مزار خواجه ربیع سال ۱۹۰۰ میلادی


مزار خواجه ربیع/عکاس:هانری رنه دالمانی/۱۸۹۸ میلادی


آرامگاه خواجه ربیع/عکاس: جیانوزی/ سال ۱۹۵۸ میلادی

سیده‌نعیمه زینبی| آرامگاه خواجه ربیع، حیطه پیرامونش از روزگار ساخت مزار تا زمانی که باغات آن حوالی چتر سبز داشته‌اند، برای کسانی که نیاز بوده روح خود را در آغوش گشوده طبیعت تازه کنند، تفرجگاه بوده است و برای آنان که دل به تاریخ گره زده‌اند، میعادگاه هنر و تماشای گذر زمان.

برای مجاورانی هم که جانشان را بادیانت آمیخته‌اند، زیارتگاه یکی از یاران امیرالمؤمنین(ع) بوده است؛ مزاری که حتی نذر و نیازشان را به‌سوی آن روانه کرده‌اند. برای زائرانی هم که قدم در راه مشهد گذاشته‌اند، دومین مزاری بوده که بر سر آن حاضر می‌شده‌اند تا زیارت و تفرج را درکنار یکدیگر تجربه کنند.

در دوران متأخر این مکان، خانه آخرتِ سفرکردگان شهر نیز شده است؛ خانه‌ای که بازماندگان بسیاری را به‌سوی خود می‌کشاند تا دیدار با آخرین نشان عزیزشان بر روی زمین را تازه کنند. خواجه ربیع برای هرکس، همان چیزی بوده است که از آن طلب کرده و شاید به همین سبب، همچنان جایگاه خود را درمیان مشهدی‌ها حفظ کرده است.

این روزها نیز برخی به شوق تاریخ می‌آیند و برخی برای تفرج؛ بعضی زائرند و بعضی بازمانده. همه در جوار مزار «ربیع بن خثیم» گردهم می‌آیند تا هرکدام، به فراخور خواسته و حال خویش، مقصودی را بجویند. ما هم از دل این نوشته و در قسمت نخست روایتگری‌مان از خواجه ربیع، روزگار رفته بر این جهان کوچک را می‌طلبیم تا چند روایت تازه آن را از دل صفحات تاریخ بیرون بکشیم.

آرامگاه خواجه ربیع/ سال ۱۲۷۰ تا ۱۲۸۰ خورشیدی

نخستین اخبار و اسناد مزار

در میان اسناد دوره ناصری، گزارش روزنامه وقایع‌اتفاقیه به تاریخ ۸ خرداد ۱۲۳۳ خورشیدی، سرنخ جالبی از فعالیت‌های عمرانی در اطراف شهر مشهد به دست می‌دهد. طبق این خبر، «مقرب‌الخاقان وزیر نظام و متولی‌باشی» هنگام حرکت به‌سمت خواجه‌ربیع خارج از ارض‌اقدس، خرابه‌های مسجدی قدیمی را می‌بیند. او پس از پرس‌وجو درباره موقوفات احتمالی این مسجد مخروبه، دستور می‌دهد معماران، بنا را برآورد کنند و بودجه‌ای برای ساخت مسجدی مناسب اختصاص یابد. در ادامه خبر آمده است که زمین‌های بایروبی مالک پیرامون مزار نیز از حاکم شرع اجاره شده تا باغی برای مسجد احیا شود. هرچند در متن گزارش، نامی از بقعه خواجه‌ربیع برده نشده است، اما قرائنی چون خروج از دروازه شهر، مسیر حرکت به‌سوی خواجه‌ربیع و ترکیب «مسجد، باغ و زمین‌های پیرامونی»، این احتمال را تقویت می‌کند که این قدیمی‌ترین گزارش مربوط به خواجه‌ربیع باشد.

چند سال بعد از این واقعه، ولادیمیر خانیکوف روسی (که در سال ۱۲۳۷ خورشیدی همراه هیئت علمی جغرافیایی به مشهد آمده بود) در یادداشت‌هایش، قدمت بقعه خواجه‌ربیع را سال ۱۰۳۱ هجری قمری (حدود ۱۰۰۱ هجری خورشیدی) ذکر می‌کند، یعنی بنایی که حدود ۲۳۶ سال پیش از سفر او، به دستور شاه‌عباس صفوی روی خرابه‌های یک مسجد کهنه‌تر پا گرفته بود. به روایت خانیکوف، سنگ‌قبر حجاری‌شده، بقعه سوغاتی از هند بوده و این آرامگاه از همان دوره صفوی، باغی سرسبز شبیه به قدمگاه نیشابور داشته است. با این حساب، سنگ‌بنای اولیه و طرح اصلی باغ را باید مدیون شاه‌عباس و توصیه شیخ‌بهایی دانست؛ سازه‌ای که در دوره‌های بعد، بستر اصلی تمام مرمت‌ها شد.

تفرجگاه تاریخی مردم

خواجه‌ربیع در همه طول عمر خودش افزون بر جایگاه زیارتی، یکی از تفرجگاه‌های مهم مردم مشهد نیز به‌شمار می‌رود. لرد کرزن، سیاستمدار بریتانیایی که در سفر خود در اواخر دوره قاجار از این مکان دیدن کرده بود، با تأکید بر تفریحگاه بودن آن برای عموم مردم مشهد و یگانه نقطه جالب‌نظر حومه شهر، درباره آن می‌نویسد: «اطراف این مزار، باغی است که درختان بسیار و دروازه‌ای رفیع دارد و در رواق‌های طاق‌دارش، اطاق‌های فراوانی هست.»

توصیف دیگری از خواجه‌ربیع در سیاحت‌نامه مقرب‌الخاقان امیرابوالحسن خان زعفرانلو، مربوط به ۱۳ جمادی‌الاخر ۱۲۹۹، آمده است. به‌نوشته او، نخستین منزل در مسیر مشهد به کلات، خواجه‌ربیع بود که در شمال مشهد و در فاصله یک فرسنگی شهر قرار داشت؛ باغی مربع‌مستطیل با خیابان مصفا و گنبد عالی که اطراف آن، حجره‌های دوطبقه با کاشی‌کاری صفوی است. توصیف او از آب‌نما، حوض‌ها، درختان بزرگ نارون و سایه‌ای که برآب می‌افتاد، نشان می‌دهد که اینجا فضایی طراحی‌شده برای توقف، تماشا و آسودن بوده است. با این حال، نویسنده هشدار می‌دهد که اگر متولیان و مباشران، توجه کافی به این مجموعه نداشته باشند، آبادانی باغ و ساختمان‌های آن به‌تدریج از میان خواهد رفت.

در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۱۲، پروفسور داوید یوژین اسمیت، از دانشمندان و پژوهشگران آمریکایی، به مشهد وارد شد. او که برای مطالعه صنایع مستظرفه ایران به کشور سفر کرده بود، با همکاری اداره ایالتی معارف خراسان و همراهی رئیس معارف، از مقبره خواجه‌ربیع، مسجد شاه و شماری دیگر از بناهای تاریخی شهر بازدید کرد. البته او تنها کسی نبود که وقتی میهمان مشهد می‌شد، به تماشای خواجه‌ربیع می‌رفت. تقریباً هر مسافری که به مشهد وارد می‌شد، راهش به‌سوی این باغ مصفا کشیده می‌شد؛ زیرا خواجه‌ربیع در همه دوران نه‌تنها برای مردم محلی، بلکه برای بازدیدکنندگان و پژوهشگران خارجی نیز یکی از جاذبه‌های تاریخی مشهد محسوب می‌شد.

با ساخت راه و دسترسی آسان‌تر به این محل در دهه ۳۰ به بعد، خواجه‌ربیع یکی از تفریحگاه‌های عمومی و اصلی شهر شد که در ایام تعطیل و روز طبیعت به آنجا سر می‌زدند. با این همه، کارکرد زیارتی و تفریحی این مکان، همیشه با آرامش همراه نبود و گاهی دورافتادگی این بنا از شهر و ناامن بودن مسیر، باعث حوادثی می‌شد که ردپای آن در مطبوعات، باقی مانده است.

غارت کاشی‌های خواجه‌ربیع؛ مسئله‌ای دیرپا

در سال‌های پایانی دوره قاجار، مشاهدات مسافران خارجی نشان می‌داد که تزیینات خواجه‌ربیع در حال نابودی است. هانری رنه دالمانی، جهانگرد فرانسوی، در توصیف خود از بنا به نکته‌ای تأمل‌برانگیز اشاره می‌کند: «از بیرون هم دیوارهای آن از کاشی‌های بسیار نفیسی پوشیده شده و طاقچه‌ها و طاق‌نماهایی دارد که مسلما با کاشی‌های اعلایی، مزین بوده و متأسفانه امروز جای آن‌ها خالی است.» دالمانی معتقد است این کاشی‌ها نه یک‌باره، بلکه به مرور ایام، کنده و فروخته شده‌اند. او با تحسین ظرافت و رنگ‌های مینایی بنفش، سفید و آبی این کاشی‌ها، از آن‌ها به‌عنوان آثاری یاد می‌کند که تأثیری فراموش‌نشدنی برجای می‌گذارند؛ آثاری که به‌تدریج از پیکره بنا جدا می‌شدند.

با گذر به دوره پهلوی، گزارش‌ها از وضعیت «فرسایش» به «غارت»، تغییر لحن دادند. در یادداشتی به تاریخ ۳ دی ۱۳۰۴، نویسنده گزارشی که همراه با مدیران جراید از خواجه‌ربیع بازدید کرده بود، وضعیت بنا را «تأسف‌بار» توصیف می‌کند. او با اشاره به اینکه آجرها و کاشی‌های قیمتی به تاراج رفته‌اند، لب به انتقاد شدید از اداره اوقاف می‌گشاید. نویسنده به‌قدری از متولیان ناامید است که حتی «نوشتن یک سطر را هم لازم نمی‌داند» و برای اثبات ادعای خود، وضعیت مقبره نادری در مشهد را مثال می‌زند که در دید عموم قرار داشت اما اوقاف آن را به حال خود رها کرده بود. با این حال، او برای «ادای وظیفه وجدانی» به آقای ملک‌زاده، تذکر می‌دهد که باید به وظایف اداری خود توجه بیشتری داشته باشد.

این روندِ سرقت کاشی‌ها در سال‌های بعد نیز ادامه یافت و ابعاد تازه‌ای پیدا کرد. ۱۱۸ اسفند ۱۳۰۸، نامه‌ای در جراید منتشر شد که از «سرقت مدت‌دار» آجرهای طلاکوب خواجه‌ربیع و فروش آن‌ها به «خارجی‌ها» پرده برداشت. نویسنده نامه که خود را «افسری» معرفی کرده است، ماجرای شخصی خود را چنین شرح می‌دهد: او هشت عدد از این آجرهای نفیس را در یک دکان سمساری، یافته و خریداری کرده است. پس از بررسی در خانه، متوجه می‌شود که این آجرها نه‌تنها متعلق به خواجه‌ربیع، بلکه از نظر کیفیت حتی از کاشی‌های حرم مطهر نیز برتر بوده‌اند. او با این استدلال که «دیانت اسلامی» اجازه چنین کاری را نمی‌دهد، از منافع شخصی صرف‌نظر کرده و آجرها را به اداره معارف و اوقاف پس داده است. وی در پایان نامه، ضمن تقاضای نصب مجدد آجرها در محل اصلی و تعهد گرفتن از «مفت‌خوران بی‌انصاف»، پیشنهادی عجیب می‌دهد: «چنانچه شرعا اجازه فروش کلیه آجرهای خواجه‌ربیع داده شود، چون اثر علی‌رضای عباسی است، حاضرم روی‌هم‌رفته هر عددی را دویست تومان خریداری نمایم.» این گزارش‌ها، به‌روشنی بیان می‌کنند که بنای تاریخی خواجه‌ربیع تا پایان پهلوی اول، دستخوش سرقت کاشی‌ها و نابودی تاریخ است و راه نجاتی ندارد.

میزبانی خواجه از تاریخ

بسیاری از افرادی که گذرشان به آرامگاه خواجه‌ربیع می‌افتد، شاید ندانند که این بنا، مدفن تعداد دیگری از چهره‌های تأثیرگذار در تاریخ ایران است که در جوار هم به سکون همیشگی رسیده‌اند.

لرد کرزن در یادداشت‌های خود به نکته‌ای مهم درباره پیوند این مکان با تاریخ سلسله قاجار اشاره می‌کند: «در همان نزدیکی قبر پدر آقامحمدخان (مؤسس سلسله پادشاهی فعلی)، فتحعلی‌خان قاجار واقع است.» اما این تنها پیوند خاندان قاجار با این مکان نیست؛ پیش‌تر از آن، شخصیتی دیگر به نام فتحعلی خان (پسر شاه‌قلی خان قاجار) نیز در اینجا مدفون شده بود که در بحبوحه قدرت گرفتن محمود سیستانی بر خراسان، به یاری شاه‌طهماسب صفوی شتافت و درنهایت، قربانی توطئه‌های سیاسی و تسلیم شمشیر نادرشاه شد.

در لایه‌ای دیگر از تاریخ سیاسی این بنا، نام محمدحسن خان قاجار، ملقب به «سالار» (پسر اللهیارخان آصف‌الدوله) به چشم می‌خورد. سالار که در اواخر دوران محمدشاه قاجار والی خراسان زندگی می‌کرد، پرچم عصیان برافراشت و در آغاز سلطنت ناصرالدین‌شاه، به نماد طغیان علیه مرکز تبدیل شد. پس از زدوخوردهای خونین و پیروزی اردوی حسام‌السلطنه بر او، سالار و همراهانش (یک پسر و یک برادرش) که در این نبرد کشته شده بودند، در محوطه‌ای خارج از بقعه اصلی خواجه‌ربیع به خاک سپرده شدند.

از اشخاص متأخرتر و سرشناس که در این باغ دفن هستند، می‌توان به دکتر روش بولون-پزشک بیمارستان امام رضا(ع) که بعدها مسلمان شد-، شهدای جنگ ظفار عمان، دکتر حسین امینی-شاعر و ادیب مشهدی-، شیخ احمد کافی یزدی واعظ مشهور، دکتر عباس فرخنده استاد دانشکده دام‌پزشکی دانشگاه تهران و ازبنیان‌گذاران صنعت شیرپاستوریزه در ایران یاد کرد.

محل دفن این رجال در گزارش‌های متعدد از جمله سیاحت نامه امیرابوالحسن خان زعفرانلو در شماره ۱۳ جمادی‌الاخر ۱۲۹۹ روزنامه اختر بازتاب یافته است.

مزاری با مرمت‌های ناتمام قاجاری

ناصرالدین‌شاه قاجار نیز در نخستین سفرش به خراسان در سال ۱۲۴۶ خورشیدی، گذرش به خواجه‌ربیع افتاد. او در سفرنامه‌اش اشاره می‌کند که هنگام بازدیدش، داربست‌ها را دور گنبد بسته بودند و کارگران مشغول مرمت و کاشی‌کاری بودند. پس از او لرد کرزن هم در سال ۱۲۶۸ خورشیدی از تداوم مرمت‌ها و تعمیرات گنبد خبر داد. دو سال بعد، چارلز اداردییت در سفرنامه‌اش، از نیاز شدید بنا به مرمت اساسی نوشت.

تلاش‌های جسته‌وگریخته برای سرپا نگه داشتن بنا، تا اواخر دوره قاجار هم ادامه داشت. برای نمونه، در ۱۰ اردیبهشت ۱۲۹۸ هجری خورشیدی، روزنامه‌ها خبر دادند که اداره ایالت خراسان تصمیم گرفته است دستی به سروروی مقبره بکشد و معماری را برای برآورد هزینه‌ها به این مزار در دوفرسخی شهر فرستاده است. حدود یک سال بعد، در ۲۴ فروردین ۱۲۹۹ خورشیدی سند دیگری نشان می‌دهد که وضع بقعه چندان تعریفی نداشته و در آستانه تخریب کامل بوده است؛ تا جایی که اطراف آن بیشتر به یک قبرستان مخروبه شبیه بوده تا تفرجگاه. در این زمان، متولی‌باشی برای نجات بنا، مزرعه خواجه‌ربیع را طی قراردادی ده‌ساله به مبلغ مجموعا نُه هزار و یکصد تومان به «آقامیرزا اسماعیل، سرکشیک سوم» اجاره می‌دهد (با مال‌الاجاره سال اول هفتصد تومان، سه سال بعد سالی هشتصد تومان و شش سال آخر، سالی هزار تومان)؛ با این شرط که کل این مبلغ، بدون کسر حق‌التولیه و نظارت، فقط خرج تعمیر مقبره و باغ‌های آن شود.

مرور این اسناد نشان می‌دهد که آرامگاه خواجه‌ربیع در تمام دوران قاجار، هیچ‌گاه طعم یک مرمت اساسی و پایدار را نچشید تا در چرخه بی‌پایانی از خرابی‌های مداوم و تعمیرات موضعی و نیمه‌کاره، گرفتار شود.

سند نوشت

کوتاه از تشکیل بانک ملی در ایران و قانون مالی کشور

«قانون اساسنامه بانک ملی ایران» ۸۸ ساله شد



ایده تشکیل بانک به شیوه نوین، نخستین بار در سال ۱۲۹۶ قمری/۱۲۵۸ خورشیدی، یعنی ۱۰ سال پیش از تأسیس بانک شاهی، ازسوی حاج محمدحسن امین‌الضرب، از صرافان بزرگ تهران، به ناصرالدین‌شاه قاجار پیشنهاد داده شد.

پس از استقرار مشروطیت، در ۲۳ آبان ۱۲۸۵ خورشیدی، میرزاابوالقاسم ناصرالملک، وزیر مالیه وقت در دوره مظفرالدین‌شاه، در مجلس شورای ملی حاضر شد و از اوضاع نابسامان مالی کشور خبر داد. وی برای رفع این مشکل پیشنهاد کرد دولت از کشورهای اروپایی وام دریافت کند؛ پیشنهادی که مخالفت شدید نمایندگان را به‌دنبال داشت و در همان جلسه، دریافت هرگونه وام از دولت‌های خارجی ممنوع اعلام شد.

درپی این مخالفت، نمایندگان پس از بحث و بررسی درباره راهکارهای تأمین منابع مالی، سرانجام در ۹ آذر همان سال با تأسیس بانک ملی موافقت کردند. اعلان تأسیس بانک، افزون بر انتشار در روزنامه‌های آن زمان، بر درودیوار شهر نیز نصب و با استقبال پرشور مردم روبه‌رو شد. براساس این اعلان، سرمایه اولیه بانک بین ۳۰ تا ۱۰۰ کرور تومان برآورد شده بود. تعداد مؤسسان آن نیز ۱۰۰ نفر اعلام شد که هریک تأمین مبلغی بین ۵ هزار تا ۵۰ هزار تومان را تعهد کرده بودند. افزون بر این، امکان خرید سهام برای تمامی اهالی ایران، از مبلغ پنج تومان به بالا و بدون محدودیت در میزان خرید، پیش‌بینی شده بود.

پس از اعلان تأسیس بانک ملی، نظام‌نامه آن تنظیم و به مجلس شورای ملی ارائه شد و سرانجام در ذی‌الحجه ۱۳۲۴ هجری قمری به توشیح محمدعلی‌شاه رسید. با این حال، کارشکنی‌های بانک‌های استقراضی و شاهنشاهی، تحولات ناگهانی سیاسی، آغاز جنگ جهانی اول و ورود نیروهای اشغالگر به ایران، تلاش‌ها برای تأسیس بانک ملی را متوقف کرد و تحقق این امر سال‌ها به تأخیر افتاد. پس از پایان جنگ جهانی اول و خروج نیروهای اشغالگر از ایران، سرانجام در دوره پهلوی اول، قانون تأسیس بانک ملی ایران در جلسه ۱۴ اردیبهشت ۱۳۰۶ مجلس شورای ملی به تصویب رسید. اساسنامه بانک نیز در ۱۴ تیر ۱۳۰۷ به تصویب کمیسیون مالیه مجلس رسید و بانک ملی ایران در ۲۰ شهریور همان سال رسما فعالیت خود را در تهران آغاز کرد. نخستین مدیرعامل این بانک، دکتر لیندن بلات آلمانی بود.

«قانون اساسنامه بانک ملی ایران»، مصوب ۲۲ مرداد ۱۳۱۷، در شش فصل و ۵۴ ماده تنظیم شده است. در فصل نخست و مواد اول و دوم، بانک ملی ایران به‌عنوان بنگاهی در قالب شرکت سهامی معرفی شده است که براساس قانون مصوب ۲۲ اسفند ۱۳۱۰، حق انحصاری انتشار اسکناس در سراسر کشور را در اختیار داشت. حفظ ارزش پول و تنظیم اعتبارات نیز از اهداف و وظایف اصلی بانک، تعیین شده بود. مرکز بانک در پایتخت قرار داشت و بانک می‌توانست در داخل و خارج از کشور شعبه تأسیس کند.

فصل دوم، شامل مواد سوم و چهارم، به تعیین میزان سرمایه بانک اختصاص دارد. فصل سوم، مشتمل بر مواد پنجم تا سی‌وهفتم، درباره ارکان بانک است و وظایف و اختیارات هریک از این ارکان، ازجمله مجمع عمومی دارندگان سهام، مدیرکل، شورای عالی، هیئت عامل، هیئت اعتبارات، هیئت نظارت اندوخته اسکناس، هیئت نظار و بازرس دولت، در آن تبیین شده است. در ماده چهاردهم نیز وظایف مدیرکل بانک مورد توجه قرار گرفته بود و وی به‌عنوان عالی‌ترین مقام اجرایی بانک، به‌تنهایی دارای حق امضا شناخته شده بود.

شورای عالی از هفت نفر از اتباع ایران تشکیل می‌شد. هیئت نظار بانک نیز پنج عضو داشت که برای مدت یک سال انتخاب می‌شدند. بازرس دولت وظیفه داشت بر انطباق عملیات بانک با قوانین و مقررات نظارت کند و به وضعیت معاملات و حساب‌های خزانه دولت نزد بانک رسیدگی کند. وی همچنین موظف بود گزارش اقدامات و نتایج بررسی‌های خود را به وزارت مالیه ارائه دهد.

فصل چهارم به وظایف و عملیات بانک و فصل پنجم به نحوه تنظیم ترازنامه و تقسیم سود اختصاص داشت. فصل ششم نیز مقررات مختلف را دربر می‌گرفت و شامل مواد چهل‌وهفتم تا پنجاه‌وچهارم بود. سال مالی بانک از فروردین آغاز می‌شد و در پایان اسفند همان سال خاتمه می‌یافت.

***برگرفته از مجموعه «در قاب یک سند»، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران که با هدف معرفی و بازشناسی اسناد مهم، قدیمی و گاه مغفول‌مانده در گنجینه آرشیوی سازمان، طراحی شده است.**

تاریخ نگار

سر مفرغی گاو مصری در تخت جمشید



گروه تاریخ و هویت| این سر گاو مفرغی، متعلق به دوره هخامنشی و مربوط به حدود سده ششم پیش از میلاد است و در محدوده آپادانای تخت جمشید کشف شده است. این اثر به شکل گاو مقدس آپیس، ساخته شده و احتمالا بخشی از یک وسیله ارزشمند، مانند تخت یا صندلی، بوده است. بر روی پایه آن، کتیبه‌ای هیروگلیف با نام و القاب پزامتیک یکم، فرعون مصر، دیده می‌شود. شیوه ساخت با موم گم‌شده، ساختار توخالی و آثار روکش طلا نشان می‌دهد که این اثر در مصر، ساخته و بعدها به تخت جمشید منتقل شده است. حضور چنین اثری در تخت جمشید، نمونه‌ای جالب از ارتباطات سیاسی و فرهنگی میان ایران هخامنشی و مصر باستان بوده است.